

"غم مخور"

مهر تابان باز خیزد از خراسان ، غم مخور
شام تار خلق ما را هست پایان ، غم مخور
باغ ما را کز هجوم زاغ اکنون ماتم است
شاد گردد از نوای عندلیبان ، غم مخور
در نهاد هر تنزل تخم رفعت خفته است
بعد باران سرو خیزد در گلستان ، غم مخور
اتحاد جمع مردم سدّ راه دشمن است
گر به وحدت هست ما را عهد و پیمان ، غم مخور
از شعور خویش آدمگر عنان گیرد به کف
رفته رفته رام گردد اسب دوران ، غم مخور
ظلم و جور جاه جویان کی رود از یاد دهر
در کتاب چرخ دوران نیست نسیان ، غم مخور
کثرت گفتار نبود مایه ی تشویش شیر
اهل جرأت چیره گردد روز میدان ، غم مخور
کاخ و قصر اهل استبداد ، (حکمت) بی بقاست
ته بنایش کرد ویران موج طغیان ، غم مخور

تميم "حکمت" مصلح ، ملبورن – آستراليا (11/07/2012)

TameemHekmatMoslih